



## هشیاری سیاسی

اصغر ایزدی

ری را ...!

به کوری چشم کلاغ  
عقابها هرگز نمی‌میرن

(سید)

علی صالحی

فایل های صوتی گفت وگوهای میان رهبران سازمان چریک های فدائی خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران که پس از ۳۵ سال انتشار یافته، آئینه تمام نمایی است از ظرفیت فکری سیاسی و نحوه مباحثه میان رهبران این دو سازمان در آن مقطع زمانی معین. انتشار این گفت وگوها از طرف سایت اندیشه و پیکار قدم مثبتی است و به نقد و بررسی ما از گذشته کمک بزرگی می کند. هر چند که انتظار می رفت چنین سند مهمی زودتر انتشار می یافت. با یک فاصله زمانی ۳۵ سال ضمن اظهار نظر و نقدی درباره مضمون این فایل ها آئینه را جلوی خودم هم قرار می دهم.

در تابستان سال ۵۰، که در زندان قصر تقی شهرام را شناختم، با شخصیت و شیوه خود محوربین او در بحث هم آشنا شدم. با این همه شیوه صحبت پرخاشگرانه او در مقابل متانت حمید اشرف در این فایل های صوتی برایم آزاردهنده بود. و امروز از خودم می پرسم که تا چه اندازه برخورد های تقی شهرام در درون سازمان خودش و از جایگاه یک رهبر بلامنازع می توانست ارباب انگیز و سرکوبگرانه باشد؟

انقلاب سال ۵۷ و جمهوری اسلامی برآمده از آن، پاسخ روشنی برای نادرستی درک رهبران هر دو سازمان از تحلیل طبقات اجتماعی ایران و جایگاه سیاسی آنها داد. کافی است یک لحظه به ارتجاع نهفته در انقلاب ۵۷ و «خرده بورژوازی سنتی» که حمید اشرف آن را انقلابی می دانست، نگاهی بیاندازیم تا دریابیم که مبارزه رادیکال خرده بورژوازی سنتی و یا هر طبقه اجتماعی دیگر با ایدئولوژی تاریک اندیشانه، که از منظر تحول تاریخی، ارتجاعي محسوب می شود، بر علیه دیکتاتوری شاه و سلطه امپریالیستی نمی بایست مورد پشتیبانی قرار می گرفت.

حمید اشرف هرگز به فکرش خطور نمی کرد که همین خرده بورژوازی سنتی هم می تواند سهمی در هژمونی انقلاب داشته باشد و تقی شهرام بر این باور بود که کمر آن شکسته است. با تعمق بر این نظرات در می یابیم که تحلیل عمومی تئوریک و تاریخی از طبقات اجتماعی را به جای تحلیل مشخص از شرایط معین نشاندن، می تواند به چه نتایجی بیانجامد. در نگاه نسل ما انقلاب "تقدس" یافت و ما در نیافتیم که از درون یک انقلاب توده ای هم می تواند یک ارتجاع ناب زاده شود و به قدرت برسد؛ و در نیافتیم که تنها مبارزه برای آزادی و برابری شایسته تقدس است.

**آشفستگی در بحث نمایندگی طبقاتی**

در این گفتگوها اما، مسائل دیگری هستند که نظر من را بخود جلب کرده اند. مسائل جان سختی که همچنان پابرجا هستند و هنوز پاسخ نگرفته اند. هر دو رهبر، سازمان خود را نماینده پرولتاریا و طبقه کارگر ایران می دانستند. یکی از محورهای اصلی این گفت و گوها تحولات ایدئولوژیک درون سازمان مجاهدین خلق است، که مستقیماً و بلاواسطه به تحولات طبقاتی و سرنوشت تاریخی خرده بورژوازی سنتی ایران گره زده می شود. این در حالی است که در سال ۵۴ زمان این گفت و گوها ما با دو سازمان سیاسی- نظامی و کاملاً مخفی و کوچک با تعداد چند ده کادر و عضو و هوادار مواجه هستیم. تحولات فکری و درگیری های تشکیلاتی و سازمانی را به منافع خرده بورژوازی و پرولتاریا و بورژوازی نسبت دادن همان بختکی است که در ۴۰ سال گذشته نسل ما از آن رهایی نیافته است.

در سال ۵۰ و در زندان، چریک های فدائی خلق خود را نماینده پرولتاریا و مجاهدین خلق را نماینده خرده بورژوازی سنتی می دانستند و البته مجاهدین خلق این نگاه چریک ها را توهین بخود تلقی می کردند. آنها هم خود را نماینده پرولتاریا دانسته و برای اثبات نظر خود از جمله به عضو خود عباس داوری که خیاط بود استناد می کردند. در سال های ۵۳-۵۴ که عده ای از اعضای سازمان مجاهدین خلق به مارکسیسم رو آوردند و عقیده و ایمان خود را به خدا و مذهب از دست دادند، دچار این توهم گشتند که سازمان مجاهدین خلق را از نماینده خرده بورژوازی سنتی به نماینده پرولتاریا "بالا" کشیده اند. پس از این تغییر ایدئولوژی تقی شهرام و دیگر همفکران او خود را نماینده پرولتاریا و رسالت تاریخی دفاع از منافع این طبقه را برای خویش قائل بودند. با چنین تفکری بود که اقدام شریف واقفی و کسان دیگری را که در صدد بازسازی سازمان مجاهدین خلق بر مبنای ایدئولوژی اسلامی بودند، حمله خرده بورژوازی به پرولتاریا تلقی کردند و با قتل او و چند نفر دیگر مرتکب جنایت شدند. این کج اندیشی تنها به شهرام و رفقایش محدود نبود. در چهل سال گذشته در ایران تمامی انشعاباتی که در سازمانهای بزرگ و کوچک چپ و مارکسیستی اتفاق افتاده، عمدتاً با انگ اختلاف میان بورژوازی و پرولتاریا مشخص شده است. و زمانی هم که مساله از بعد فکری فراتر رفته و به امکانات مالی و تدارکاتی و نظیر اینها مربوط می شده، به جنگ میان بورژوازی و پرولتاریا تعبیر شده است. یادمان باشد که درگیری مسلحانه در درون سازمان چریک های فدائی خلق (اقلیت) در روستای گاپیلون کردستان در بهمن ۱۳۶۴ با عنوان "حمله بورژوازی برای تصاحب رادیوی پرولتاریا" توجیه شد. در این درگیری چند فدائی خلق جان باختند. و جنگ میان کومله و حزب دمکرات کردستان، که در آن ده ها کرد پیشمرگه کشته شدند، به عنوان جنگ میان بورژوازی و پرولتاریای کرد مورد تبلیغ قرار گرفت. و فراموش نکنیم که همواره انشعابات فرقه گرایانه درون سازمان های مارکسیستی به عنوان جنگ ایدئولوژی میان پرولتاریا و بورژوازی جار زده شده است.

اگر نسل ما در سازمان های چپ و مارکسیستی دچار این کژاندیشی نمی شد که سازمان های خود را نماینده پرولتاریا و تحولات فکری درونی خود را بازتاب مستقیم تحولات و منافع طبقات اجتماعی بدانند، شاید تحولات نیروی چپ و مارکسیستی ایران جز این می بود که هست؟

### **بی اعتمادی قابل فهم**

تغییرات تشکیلاتی، افزون م ل به سازمان مجاهدین خلق و سر انجام تغییر نام به "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" و از طرف دیگر بازسازی سازمان مجاهدین خلق به رهبری مسعود رجوی مهر تائیدی است بر موضع گیری به موقع و اصولی حمید اشرف و سازمان چریک های فدائی خلق در قبال آن تحولات. حمید اشرف حق داشت نسبت به تحول ایدئولوژیک یک سازمان مذهبی به یک سازمان مارکسیستی به آن گونه که در سازمان مجاهدین خلق صورت گرفت، بی اعتماد باشد. او نمی پذیرفت که سازمان مجاهدین خلق در کلیت خود به یک سازمان مارکسیستی تحول یافته باشد و از اثرات زیانبار نحوه این تحول بر نگاه جامعه بر مناسبات میان نیروهای سیاسی مذهبی و مارکسیستی نگران بود. او سازمان مجاهدین خلق را به عنوان یک سازمان مارکسیستی به رسمیت نشناخت و با کنکاش در حوادثی که در سازمان مجاهدین خلق رخ داده بود و نیز با کنکاش در صحبت ها و استدلالات تقی شهرام به کالبد شکافی سازمانی

که اکنون خود را مارکسیست اعلام کرده بود، پرداخت و شیوه های توطئه گرانه این تحول را باز نمایند.

حمید اشرف حق داشت نسبت به آن تحول که با تصفیه ۵۰ درصد اعضا و جابجایی کادرها و تصفیه های خونین صورت گرفت، به دیده تردید بنگردد. برای حمید اشرف حفظ نام مجاهدین خلق برای سازمانی که خود را مارکسیست می دانست، نمی توانست صرفاً حفظ یک نام باشد بلکه او آن را همچون منشوری می دانست که در پرتو آن همه آنچه را که در سوال آغازین او نهفته بود، " جان کلام آن است که این حرکت جدید یک حرکت بنیادین اصولی بوده یا نه؟" بازتاب می یافت. بنظر می رسد برای حمید اشرف نام مجاهدین خلق نشانه هویت تاریخی و در هم تنیدگی آنها با ایدئولوژی اسلامی بود و بنابراین حفظ این نام برای سازمانی که خود را مارکسیست می دانست نشانه یک اپورتونیزم بود.

حمید اشرف بدرستی دریافته بود که حفظ نام هم سرپوشی است بر شیوه های توطئه گرانه، سرکوب و حذف فیزیکی و هم حربه ای مهم برای حفظ امکانات و منابعی که پشتوانه نیازهای مالی و انسانی این سازمان بودند. این هوشیاری سیاسی حمید اشرف بود که با انتقاد از حفظ نام مجاهدین خلق به مثابه حلقه کلیدی در اشتباهات تقی شهرام و هم فکرانش از یک سو و قائل شدن حق این نام برای کسانی که همچنان سازمان مجاهدین را با ایدئولوژی اسلامی اش نمایندگی می کردند از سوی دیگر، یک موضع گیری سیاسی درست و یک برتری اخلاقی برای مارکسیستها از خود بجا گذاشت. با این هوشیاری سیاسی او به طرح های سیاسی تقی شهرام مبنی بر ضرورت و تشکیل "جبهه واحد توده ای" با بی اعتمادی می نگریست. (1)

### سازمان سیاسی و نمایندگی طبقه اجتماعی

اما حمید اشرف در نگاه به رابطه بین یک سازمان سیاسی با طبقات اجتماعی دچار یک آشفتگی فکری بود. او در این گفتگوها یک موضوع صرفاً سازمانی را بی واسطه به مسئله طبقاتی گسترش می دهد. در نگاه او ایدئولوژی یک سازمان سیاسی به او حق می دهد که خود را به عنوان نماینده یک طبقه اجتماعی تلقی کند.

می گوید: " یک سازمان مذهبی می تواند مارکسیست شود ولی یک سازمان خرده بورژوازی نمی تواند مارکسیست شود". برای حمید اشرف سازمان مجاهدین خلق تنها یک سازمان سیاسی با ایدئولوژی مذهبی نبود، بلکه در عین حال او آن را نماینده مستقیم و بلاواسطه خرده بورژوازی سنتی ایران می دانست. همانطور که سازمان چریک های فدائی خلق را نماینده پرولتاریا می فهمید. او فکر می کرد که صفوف مجاهدین خلق را خرده بورژواهای سنتی و بازاری ها تشکیل می دهند.

واقعیت آن است که در تمام دوره چریکی ترکیب "طبقاتی" هردو سازمان عمدتاً از دانشجویان و فارغ التحصیلان دانشگاهی و از خانواده های متوسط شهری بوده است. با این تفاوت که چریک های فدائی عمدتاً از خانواده های "غیر مذهبی" می آمدند و مجاهدین خلق عمدتاً و عموماً از خانواده های مذهبی و سنتی برخاسته بودند. هر دو سازمان با شیوه مبارزه مسلحانه خود را به جامعه شناسانده بودند یکی با رنگی از مذهب و دیگری با مارکسیسم. بنابراین وقتی که حمید اشرف به ترکیب "طبقاتی" خرده بورژوازی سنتی و بازاری ها در سازمان مجاهدین خلق اشاره می کند با اعتراض تقی شهرام مواجه می شود. او انگشت می گذارد به ترکیب "طبقاتی" تقریباً یکسان هردو سازمان، که عموماً از دانشجویان و روشنفکران تشکیل می یافت. حمید اشرف پاسخی به این اعتراض ندارد. اما امروز که به گذشته می نگریم، متوجه می شویم که مهم نبود که چریک ها و مجاهدین چه تصویری از خود داشتند بلکه مهم آن بود که تلقی جامعه از هویت سازمان مجاهدین خلق چه بود؟ فرزندان مسلمان در یک سازمان سیاسی - نظامی اسلامی.

### " اصلاح و آموزش" یا جنایت؟

حمید اشرف با اشاره به تاریخ زمستان ۵۳، یعنی زمانی که طبق گفته شهرام و قائدی جریان مارکسیستی در درون سازمان تثبیت شده بود، انتقاد می کند که چرا آنها سازمان چریک های فدائی خلق را از تحولات ایدئولوژیکی که در درون سازمان مجاهدین خلق جریان داشته، مطلع نکرده اند. تقی شهرام در پاسخ می گوید که آنها نسبت به چریک ها بی اعتماد بوده و مطمئن نبودند

که چریک ها از مارکسیست شدن مجاهدین استقبال کنند. حمید اشرف با اشاره به شریف واقفی و دیگرانی که به گفته آنها با تغییرات ایدئولوژیکی بطور کامل همراه نشده و به کارخانه ها "تبعید" شده بودند، می پرسد که دیگر نگرانی آنها از مطلع نکردن چریک های فدائی از چه بود. تقی شهرام می گوید: تبعید نه؛ تنبیه. و جواد قائدی: تنبیه هم نه، برای آموزش سازمانی.

برای رهبران مارکسیست شده مجاهدین کافی نبود که افراد مارکسیسم را بپذیرند. ادعای آنها باید ثابت می شد، باید امتحان پس می دادند و پروسه «اصلاح و آموزش» را از سر می گذراندند. در واقعیت این پروسه چیزی نبود جز تائید بی چون و چرای رهبری. و ناگفته نماند که در سوی دیگر «امتحان» ممتحن قرار دارد. ممتحن کسی است که تنها تفسیر خود را ملاک حقیقت قرار می دهد.

و اما نکته ای که برای من در این گفتگوها مبهم مانده، این است که چرا بحث در حد «تنبیه» و «تبعید» باقی می ماند و به قتل شریف واقفی اشاره نمی شود. زمان این گفت و گوها در نیمه دوم سال ۵۴ بوده است، یعنی زمانی که بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق در مهر ماه ۵۴ انتشار یافته بود و در آن به اعدام شریف واقفی و دیگران اشاره شده بود. و ضمناً در مرداد ۵۴ ساواک با بخش مصاحبه تلویزیونی خلیل فقیه دزفولی، که از چگونگی قتل شریف واقفی پرده برمی داشت، این حادثه را مورد تبلیغات وسیع قرار داده بود. حال این سوال پیش می آید که آیا حمید اشرف در گفت و گوها به این جنایت اشاره کرده و بهر دلیلی این صحبت ها ضبط نشده اند. یا اینکه این موضوع اصلاً به میان نیامده است؟

متأسفانه ما از موضع حمید اشرف و رهبری سازمان چریک های فدائی خلق درباره این جنایت و اصولاً نظر آنها نسبت به حذف فیزیکی اعضا در یک سازمان بی اطلاع می مانیم. و نیز نمی دانیم که زمان تصفیه های فیزیکی درون سازمان چریکهای فدائی خلق صرفاً محدود به بعداز شهادت حمید اشرف بوده است؟

۱۲ ژانویه ۲۰۱۱

\*\*\*\*\*

1- تا آنجا که بخاطر می آورم در سال ۵۴-۵۵ در زندان اوین ۳ نظر درباره تحول ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق بوجود آمد. همه نیروهای چپ بر این باور بودند که ایدئولوژی التقاطی مجاهدین نمی تواند دوام بیاورد و دیر یا زود شاهد پیدایش و شکل گیری یک جریان مارکسیستی در درون این سازمان خواهیم بود اما نحوه و دامنه این تحول برای کسی روشن نبود. بر طبق اخباری که به زندان می رسید تقریباً هیچ کس باور نمی کرد که این تحول با تصفیه های فیزیکی همراه بوده باشد. آن چه هم که در مصاحبه های تلویزیونی عنوان می شد، غیرقابل قبول و بیشتر به تبلیغات ساواک نسبت داده می شد. اما نسبت به خود تحول ایدئولوژیک یک نظر شبیه استدلال تقی شهرام بود؛ نظر دیگر به استدلال حمید اشرف نزدیک بود و نظر سوم، در مجموع این تحول را منفی ارزیابی می کرد و بیشتر بر این عقیده بود که کسانی هم که مارکسیست می شدند، بهتر می بود که آن را اعلام و علنی نکنند.